

این پنج توفیق قاتل امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه **تجرب** یافته
کرونی از فیله کینه از آن کرده است کما نه بن لبش تجسبی قاتل عثمان بن عفان
رضی الله عنه **تجرب** بنشد بد با یکدیگر را دوست داشتند **تجرب** با هم
جنگ کردن **تجرب** ویران کردن **تدریب** عادت کردن و بموجب
شدن بر کارهای **تدریب** مواظب کردن کسی را بر کارهای **تدریب** زراعت
کردن **تدریب** چندین **تدریب** و سال کردن چیرا **تدریب** الفم خاک
بالفح خاک آلوده شدن و درویش شدن و زبان زده شدن و مالک
کسی و همسال بودن با کسی و بالفم خاک **تدریب** الفم تربت بالفح خاک **تدریب**
بالفح استخوانهای سید جمیع زیر است **تدریب** است کردن درجه هر چه و گذشتن
هر چه و هر چه و **تدریب** زراعت شدن و سگوه درشتن و کشتن زراعتی در
رجب و بنا کردن و کمان و دیوار یا ستون نهادن و در وقت بر باران از پانصد
تدریب هر جا کشتن **تدریب** ترک در ایندن و طرب خوراندن **تدریب**
رجعت و خواش انداختن کسی را **تدریب** حشمت داشتند **تدریب** از
چیزی در چیزی دیگر و نهادن چیزی بودی که با چیزی دیگر وصل کنند آنرا
بزرگی که کوهان کله در خانه **تدریب** چیزی در چیزی دیگر کشتن **تدریب**
تدریب خداداد کردن و رسیدن **تدریب** با حقن **تدریب** ناز کردن **تدریب**
محبوب کردن و خراشیدن در بیان عشق خود **تدریب** سخت و همگوشدن **تدریب** در
و عیب داشتن و سخت گرداندن **تدریب** درشتن چیزی را و در است کوی کشتن
و خود آوردن **تدریب** خود آمدن از بالا به نشیب **تدریب** بر این سخن و عیب
کسی را کمال دیدن در سخن کما شد از بر است **تدریب** تفرقی در میان بودن کسی
تدریب در گفتن انداختن **تدریب** در گفتن افشادن **تدریب** سکون کردن **تدریب** بریدن آنجا

نشد

ضمنا سخن عجی را عجبی کردن و پاک کردن سخن از خطا سخن گفتن از جانب کسی
کردن سخن و زشت نمودن کار کسی **تهدیب** چیزی را در پس چیزی کردن و
دنگ کردن و زشت نمودن از نماز برای خواندن او را دو و پس نکر استن و
متر و دشمن در دست و بوی چیزی **تهدیب** از بس در آمدن و حشمت بد بها و
انتهای کسی را و عاقبت خود بخیر یافتن **تهدیب** از بس هر چه در آمدن **تهدیب**
کرسکی مالک کردن و سروری کردن **تهدیب** عجاوب بر لب بن و حشمت کردن
و باری دادن **تهدیب** سختی بیخ و ماندگی در چ کشتن و ماندن **تهدیب**
غایب کردن **تهدیب** غایب شدن **تهدیب** از خبر بودن کردن و دور کردن و بی
مغرب رفتن **تهدیب** حربه کردن کسی را **تهدیب** حربه شدن **تهدیب** تفریح تاکر لاه و
سکون عین پذیرد است و چون کسی را نسبت بدان قیسه کند **تهدیب** تفریح لاه
تهدیب نزدیک شدن و نزدیک شدن **تهدیب** با هم دیگر نزدیک شدن و نام **تهدیب**
از چیزی می **تهدیب** برگرداندن **تهدیب** بسیار کردن و تفریح و کار باقی
کردن و خواش نمودن **تهدیب** در دفع کوسا حقن کسی را و انکار کردن چیزی را
تهدیب کینه کردن و نام رسان شدن **تهدیب** **تهدیب** دادن **تهدیب** **تهدیب**
تهدیب زراعت کشتن **تهدیب** با هم دیگر بوند کردن **تهدیب** بوند کردن **تهدیب**
و قوبه بالفح با کشتن از گناه و قویق قوبه دادن و کشتن حق تعالی از قهر و عذاب
تهدیب با نکرنده از گناه **تهدیب** بالفح و تشدید داد و قوبه نموده و قوبه بزرده **تهدیب**
تا و لاه خمره **تهدیب** بریدن و پاک کردن و اصلاح نمودن و دور کردن **تهدیب**
از درخت حرام و غیره سخن و تفریح سخن **تهدیب** **تهدیب** بالفح و فرج نموده و مال **تهدیب**
و تالی **تهدیب** کار **تهدیب** رسانیدن **تهدیب** بفرموده یا بفرموده و تشدید **تهدیب** **تهدیب**
نگشت جانب مشرق نزدیک کسی که از کشتن بدان نسبت دهند **تهدیب** **تهدیب** **تهدیب**

تهدیب چیزی را که از آن تفریح نمودن معنی از کسی
تهدیب چیزی را که از آن تفریح نمودن معنی از کسی
تهدیب چیزی را که از آن تفریح نمودن معنی از کسی
تهدیب چیزی را که از آن تفریح نمودن معنی از کسی
تهدیب چیزی را که از آن تفریح نمودن معنی از کسی
تهدیب چیزی را که از آن تفریح نمودن معنی از کسی
تهدیب چیزی را که از آن تفریح نمودن معنی از کسی
تهدیب چیزی را که از آن تفریح نمودن معنی از کسی
تهدیب چیزی را که از آن تفریح نمودن معنی از کسی
تهدیب چیزی را که از آن تفریح نمودن معنی از کسی

تهدیب نزدیک کردن و زبان
کردن و تفریح از یک آن
و آن بردن و نهادن از خود
است یکی در میان دویدن ۳